



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۱/۰۵/۰۶

محمد مُحق

کالبد شکافی جهاد از رَحْم میانهروان تا خشم تندروان

(دیروز چهارشنبه، دوستان دست‌اندرکار در جایزه کلک زرین در کابل، کتاب اخیرم، بیم موج، را سزاوار نکوداشت یافتند. ضمن سپاس از ایشان، بخش پایانی نخستین فصل آن کتاب را که با عنوان بالاست، خدمت دوستان تقدیم می‌کنم. در این فصل، مقایسه‌ای کرده‌ام میان نظرات فقیه داعش در باره جهاد و نظرات قرضاوی به عنوان نماینده میانهروان کلاسیک در این زمینه.)

...با بررسی دیدگاه این دو نویسنده، و بلکه دو جریان فکری، چند نکته می‌تواند توجه خواننده را به خود جلب کند. نخست این که هر دو می‌کوشند خود را با قاطعیت نماینده و سخن‌گوی راستین اسلام شمرده و برداشت خود را حکم قطعی اسلام معرفی کنند. از این نظر، هر دو روی‌کرد به نوعی جزم‌اندیشی گرفتارند زیرا نمی‌خواهند اصل را بر تکرر قرائت‌ها از اسلام بگذارند، تا جا برای رقبای دیگر شان باز شود، بلکه تاکید دارند که تنها یک برداشت از آن درست است و آن همان برداشتی است که آن گروه ارائه می‌دارد. هر گروه می‌خواهد نمایندگی انحصاری اسلام را در چنگ خود بگیرد. این در حالی است که تا چاره‌ای به جزم‌اندیشی و داوری‌های متضارب جسته نشود، یکی از مشکلات عمده جوامع اسلامی که سخن گفتن قطعی و خشم‌گنانه هر گروه به نمایندگی از خدا و پیامبر است، همچنان پا بر جای خواهد ماند.

دوم، هر دو برای اثبات ادعای خود به یک سرچشمه مراجعه می‌کنند. هر دو گروه کوشش می‌کنند دعوی شان را در درون متون به پیش ببرند، چه متون درجه اول مانند کتاب و حدیث و چه متون درجه دوم مانند منابع فقهی، شروح احادیث، و تفاسیری که بر قرآن از گذشته تا حال نوشته شده‌اند. هر دو در هنگام ضرورت به استدلال عقلی نیز متوسل می‌شوند، اما این استدلال عقلی صورت جزئی دارد و به شکل پاورقی بر متن مطرح می‌شود و به هیچ پای‌بست مستقل از متنی تکیه ندارد. از این نظر می‌توان گفت مبنای عقلانی مستحکمی که جدا از تکیه بر متن بتواند بر پای خود بایستد در کار هیچ کدام دیده نمی‌شود. حال آن که به رسمیت شناختن عقل، و به زبان دینی، باور به سنت‌ها و آیات تکوینی، مستلزم دستگاهی عقلانی است که، اگر نه خود بنیاد، دست کم متوازن با دستگاه وحیانی عمل کند، و هر دو تکمیل‌کننده همدیگر باشند.

سوم، بر اساس آنچه دیدیم، به آسانی دیده می‌شود که فقه سنتی قابل خوانش‌های مختلفی است و هر کس با هر پیش‌فرضی که به سراغش برود کم و بیش به هدف خود می‌رسد، و این یکی از دشواری‌های اصلی در جوامع اسلامی در دنیای امروز است. هم می‌توان تندترین دیدگاه‌ها را از این منابع استنباط کرد و هم معتدل‌ترین دیدگاه‌ها را. از آنجایی که مرجعیت فکری اکثریت قریب به اتفاق جوامع اسلامی منابع سنتی دینی است، نحوه آموزش این منابع اهمیتی ویژه می‌یابد. اگر کار علمی مهمی روی روش آموزش و مطالعه منابع سنتی صورت نگیرد امکان کشیده شدن بخشی از علاقمندان این مباحث به تندترین گرایش‌ها کاملاً محتمل است. کتاب ابو عبد الله المهاجر که از منابع مهم فقهی داعش است نه در سال‌های پیدایش این گروه بلکه در سال‌های حاکمیت طالبان در افغانستان به نگارش در آمده و نویسنده‌اش مدرک ماستری/ کارشناسی ارشد رشته شریعت را پیش از آن از دانشگاه اسلام آباد حاصل کرده بوده است، و کتابش نشان می‌دهد که آدمی مسلط بر متون فقهی است.

چهارم این‌که هر دو جریان از نظر ایدئولوژیک به سپهر اسلام سیاسی تعلق دارند. در اسلام سیاسی موضوع قدرت و حاکمیت نقش کانونی دارد، و تلاش‌های معرفتی در حاشیه آن و در نسبت با آن به میان می‌آیند. پرسش اساسی در اسلام سیاسی نه آزادی آدمی و انتخاب آزادانه او بلکه تطبیق خواستی بیرونی است که عده‌ای به نام دین در پی تحمیل آن هستند و از آن به خواست خدا یا تطبیق شریعت تعبیر می‌کنند، خواستی که در بنیاد خود ابزار حاکمیت یک گروه بر مردم است. اما این‌که آدمی حق داشته باشد خودش سرنوشته‌اش را به دست بگیرد و حق خطا کردن داشته باشد و مسئولیت خطاهایش را خودش بر دوش بکشد، از مباحثی است که در این منظومه فکری غایب است. جریان اسلام سیاسی انسان را به مثابه موجود مکلف پنداشته و همه اختلاف نظرهای درونی‌اش بر سر چگونگی انجام تکالیف است و نه بر سر اصل تقدم حق بر تکلیف. تنها در جهان مدرن است که تکلیف و مسئولیت با تکیه بر حق و در

د پانوی شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

تبادل با آن معنا پیدا می‌کند. اسلام سیاسی به انسان حق‌مدار باور ندارد، بلکه انسان مطلوب او انسان تکلیف‌مداری است که همه پرسش‌های او در چگونگی انجام تکالیف تعیین شده از بیرون خلاصه می‌شود، و اگر حقی به او تعلق گیرد در حاشیه تکالیفی است که انجام می‌دهد. از همین رو است که هر دو صاحب‌نظر جهاد طلب، یعنی فتح سرزمین‌های دیگر، را فریضه می‌شمارند اما یکی با سلاح گرم و دیگری با سلاح نرم. هر دو برخورداری از سلاح‌های کشتار جمعی را از نظر شرعی واجب می‌شمارند یکی برای حمله بر دشمن و یکی برای بازدارندگی و استفاده در حالت‌های ضروری.

پنجم هر دو جریان موضعی خشن در برابر دیگراندیشان دارند. نویسنده داعش، بر زبان شیخ الدوسری، لازمه عبودیت خالص برای خدا را قتل و ترور کسانی می‌داند که از نظر وی به الحاد و اباحی‌گری می‌خوانند و چون خلاف برداشت آنان نظر می‌دهند گویا در وحی الهی طعنه می‌زنند و قلم‌ها و تبلیغات خود را بر ضد دین به کار می‌گیرند. قرضاوی نیز علمایی را که با حکومت‌ها هم‌دست می‌شوند علمای درباری خوانده و افسوس می‌خورد که کسی نیست حکم شرعی ارتداد را در حق شان اجرا کند. به نظر او دامنه ارتداد چنان گسترده شده که روزنامه‌ها، مجله‌ها، سینماها، تلویزیون‌ها، بحث‌ها، تحلیل‌ها، رسم و رواج‌ها و قانون‌ها را شامل می‌شود، و با آن‌که دلیلی آشکار بر ارتداد آن‌ها نیست اما از ارتداد عریان خطرناکتر شناخته می‌شود و جهاد در برابر شان فرض است، و هر گاه حکومت‌ها این مسئولیت را ادا نکردند باید به خشم عمومی مردم حواله شان داد تا در برابر آتشفشان توده‌های دین‌دار خاکستر شوند. هر دو نفر، بر خلاف سرشت فقه و اصول فقه که با زبان قاعده و ضابطه سخن می‌گویند، وقتی نوبت به دگراندیشان می‌رسد زبان فقه را رها کرده و زبان انشا و خطابه را در پیش گرفته و با کلی‌گویی‌های عریض و طول زمینه را برای حذف بسیاری از دگراندیشان فراهم می‌آورند. ابو عبد الله المهاجر همه مذاهب و فرقه‌های مسلمان را به شمول مرجئه از دشمنان خطرناک می‌شناسد، و قرضاوی بسیاری از دیگراندیشان را که از نظر او در همه عرصه‌ها حضور دارند و ارتدادی گسترده را به نمایش گذاشته‌اند.

حال که چنین شباهت‌هایی میان این دو جریان دیده می‌شود، آیا تلاش قرضاوی را نباید بهاد داد؟ معلوم است که چنین نیست. موضوع جهاد و تبعاتی که در پی دارد موضوعی پیچیده و حساس است، و تلاش کسانی مانند قرضاوی برای پیش نهادن قرآنتی متفاوت از قرآنت تندروان در باره جهاد با تکیه بر منابع سنتی تلاش قابل قدری است، زیرا پاسخ دادن به دیدگاه تندروان جهادی در جوامع اسلامی بدون چنین تسلط گسترده‌ای بر فقه و منابع سنتی امکان‌پذیر نیست. اهمیت آن از این جاست که در نظر طیف‌های وسیعی از مسلمانان بازگشت به این منابع به مثابه بازگشت به خویشتن تلقی می‌شود. یکی از راه‌های عمده‌ای که نگذارد این بازگشت به خویشتن تبدیل به بازگشت به خویشتن داعش و طالبان شود آشنایی با منابع سنتی در حدی از شایستگی است که بتواند راه را بر چنان برداشت‌هایی ببندد و همه امکان‌های درونی آن را برای اجتناب از کشیده شدن به آن سو به کار اندازد. قرضاوی، غزالی و شماری دیگر تلاش قابل ستایشی در این راستا به خرج داده‌اند.

اما پرسش اساسی‌تر این است: آیا روشی که قرضاوی و کسانی مانند او در پیش گرفته‌اند چاره‌ای ریشه‌ای برای مشکل جهادیسیم افراطی است و آیا با ترویج آن می‌توان به باز ایستادن چرخه خشونت و ترور امیدوار شد؟ به نظر نمی‌رسد که پاسخ آن مثبت باشد. مهم‌ترین دلیل آن افزایش پدیده خشونت علی‌رغم نگارش چنین کتاب‌هایی است. پس می‌توان پرسید که علت ناکامی یا کارایی اندک گفت‌وگو میان‌روان چیست؟ به نظر صاحب این قلم، این دست از تلاش‌ها را می‌توان تلطیف‌کننده یک روند ستیزه‌گر دانست و نه بیش‌تر. علت عمده آن این است که میزان اعتبار درون‌دینی برداشت قرضاوی و گروه‌های میان‌رو از این منابع با میزان اعتبار درون دینی برداشت گروه‌های تندرو یکسان است. یعنی، اگر به زبان فقه سخن بگوییم، هر دو برداشت جنبه اجتهادی و ظنی دارد، و هیچ اجتهاد و ظنی در ذات خود بر اجتهاد و ظن دیگری دارای برتری نیست و نمی‌تواند به عنوان حکم قطعی اسلام شناخته شود. تنها با قراین و عوامل بیرونی است که یک اجتهاد بر دیگری رجحان پیدا می‌کند.

اصل قضیه این است که ما با دو سامانه تاویلی رو به رو هستیم و هر دو متعلق به زمانه‌ای دیگر است زیرا معطوف به پرسش‌ها، نیازها و ابزارهای زمانه‌ای دیگر است. در سپهر فکری آن زمانه انسان‌ها حق نداشته اند دین خود را انتخاب کنند، و اگر به هر دلیلی به باوری دیگر در باره دین می‌رسیدند قابل کشتن بودند. در سپهر فکری آن زمانه جهان به دو یا سه کشور تقسیم می‌شد یکی دارالاسلام و دیگری دارالکفر، و باز دارالکفر شامل دو بخش بود به نام دارالحرب و دارالعهد. درست است که قرضاوی کوشش می‌کند دامنه دارالعهد را توسعه ببخشد تا حتی شامل ایالات متحده، روسیه و حتی چین هم علی‌رغم رفتارشان با مسلمانان اویغور بشود، اما مبنای این ذهنیت که جهان را بتوان به این گونه فهمید با کلیت ترقی فکری و پیش‌رفت علمی و در هم تنیدگی روابط کشورها و ملت‌ها و شکل‌گیری لایه‌های مختلفی از منافع و مصالح هیچ‌گونه هم‌خوانی ندارد. تقابل این دو سامانه تاویلی در میدانی صورت می‌گیرد که در آن چینش نیروها و آرایش صفوف اساساً درخور زمانه‌ای دیگر صورت گرفته است، زمانه‌ای که اکنون وجود ندارد و بازتولید آن در روزگار کنونی به فاجعه می‌انجامد. این همان سامانه قرون وسطایی است که بسیاری از تولیدات سینمایی، تولیدات هنری، بحث‌های رسانه‌ای، تحقیقات علمی و مانند این‌ها را نمونه‌هایی از ارتداد می‌شمارد و مطالعه سکولاریسم و پوزیتیویسم و لیبرالیسم و مانند این‌ها را به قصد نقد آن‌ها جهاد تلقی می‌کند. این صورت

کاریکاتوری آشنایی با مقوله‌های فکری عصر امروز است که اگر جدی گرفته شود به فاجعه، و اگر جدی گرفته نشود به طنزی تلخ می‌انجامد.

این درست است که می‌باید یا می‌شود کار شرکت‌های فیلم‌سازی، رسانه‌ها، روزنامه‌ها، مطالعات دانشگاهی و مانند این‌ها را نقد کرد، چنان‌که هم اینک این کار در جهان با قوت جریان دارد. اما این‌که این‌ها را از مظاهر ارتداد گسترده جمعی به شمار آورد و جهاد در برابر آن‌ها را تجویز کرد نفس کشیدن در میان چار دیواری‌های سده‌های پیشین است، حتی اگر این جهاد را جهاد مدنی بنامیم و نمونه‌هایش را ساختن سریال‌هایی با رنگ و بوی مذهبی قلمداد کنیم. گره‌گاه مسئله این است: بیرون ماندن از عصر، تقدس بخشیدن به گذشته، سوء ظن داشتن به بشر امروز، و احساس غربت کردن در جهان جهانی شده.

برای مقابله با جهادیسیم افراطی و خشونت‌گرا، بیرون کشیدن روایتی معتدل از منابع سنتی می‌تواند از شدت و حدت قرائت تندروها بکاهد و نگذارد آن‌ها همه صداهای را محو کرده و برداشت خود را به عنوان یگانه برداشت درست از دین عرضه کنند. اما در نهایت، این دست از تلاش‌ها نقش مسکن را دارند و نه دارو. می‌توان با رویکرد سنتی به اصطلاح معتدل گفت که جنگ مسلحانه لازم نیست، و به جایش بهتر است جنگ نرم و غیر مسلحانه را به پیش برد، اما نتیجه یک چیز است و آن جنگ است. نیاز امروز بشر فرا رفتن از کلیت چرخه نفرین شده جنگ و خشونت است، از هر طرفی و با هر نامی که به راه افتد. نیاز امروز بشر یافتن راه‌های همکاری برای غلبه بر چالش‌های جهانی‌ای است که همه انسان‌ها، همه زندگان و بلکه همه طبیعت را تهدید می‌کند. رسیدن به همکاری میان انسان‌ها با دامن زدن به جنگ‌های سخت و نرم ممکن نیست. راه آن تلاش برای تفاهم است، برای درک متقابل از فرهنگ‌ها، برای عبور از سیاه و سفید دیدن تمدن‌ها، و برای عذر نهادن به جنگ هفتاد و دو ملت در همه سرزمین‌ها. برای رسیدن به چنین آرزویی ما به سامانه تاویلی نوینی نیاز داریم که انسان و جهان در آن معنای دیگری پیدا کنند، دانش‌های نوین در آن اعتباری به دست آورند، عقلانیت نوین در آن جایی داشته باشد، مبانی جهان‌شمول اخلاق در سامان دادن به آن نقشی به عهده بگیرد، و در فرجام باز نمودی از دین از درون این سامانه بیرون آید که الهام‌بخش صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز باشد نه مبنای تفرقه و خصومت پایان‌ناپذیر.